

بیجه‌ها بختتری



• سال هشتم • فروردین ۹۸ • شماره ۸۷
ماهینامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



در پایان سال تحصیلی بخوانید

- ۲.....هدیه برای خانواده‌ی خاص
- ۵.....پیرو قرآن
- ۶.....خار و گل و پروانه
- ۷.....دنیا بزرگ و زیباست!
- ۹.....دختری شجاع‌تر از مادرش
- ۱۱.....عجب مدّ جدیدی!
- ۱۳.....این بار قورباغه را خورد
- ۱۵.....خون همیشه سرخ نیست
- ۱۶.....حیوانات مناطق گرمسیری
- ۱۸.....همسایگان دور و نزدیک
- ۲۰.....کلمه‌ی طلایی
- ۲۱.....از منظومه‌ی شمس‌ی بدانیم
- ۲۳.....اگر می‌دانی بگو!
- ۲۵.....شادی آفرین
- ۲۶.....پاسخ چیستان‌های اردیبهشت

هدیه برای خانواده‌ی خاص

امتحانات تمام شده بود. بعضی از بچه‌ها شادی می‌کردند چون مطمئن بودند نتیجه‌ی امتحانات آنان، هم برای خودشان هم برای والدین و هم برای مسئولان مدرسه رضایت‌بخش است. یک گروه هم از چهره‌هایشان معلوم بود که در برابر زحمات والدین خود شرمندehاند و کم‌کاری آنان خستگی را به‌تن پدر و مادرشان گذاشته است.

گروه سوم که من هم جزو آنها بودم، با کنجکاوی و قدری نگرانی منتظر بودیم ببینیم چه کرده‌ایم و جزو کدام یک از آن دو گروه قرار می‌گیریم یا در سطحی متوسط قرار داریم. همه در حیاط مدرسه جمع شده بودیم و تمام معلم‌ها و مسئولان مدرسه هم حضور داشتند.

پس از آنکه مدیر، رتبه‌های برتر کلاس‌ها را معرفی کرد و به آنان جوایزی داد، خانم کوثری رئیس انجمن اولیا و مربیان، صحبت خود را شروع کرد. او بعد از تشکر از زحمات شبانه‌روزی آموزگاران و مدیر و معاون و مشاور و بقیه‌ی مسئولان گفت: «مراسم اهدای جوایز هنوز تمام نشده و می‌خواهیم از یک خانواده‌ی مهربان، از پدر و مادری دوست‌داشتنی و زحمتکش تشکر کنیم!» پچ‌پچ‌ها شروع شد! هر کس به بغل دستی یا جلویی خود چیزی می‌گفت! کم‌کم پچ‌پچ‌ها به همه‌ی تبدیل شد.

خانم کوثری که شادی و خنده، تمام صورتش را در بر گرفته بود؛ گفت: «بچه‌های گلم! هنوز متوجه نشدید منظورم کدام خانواده است؟» یکی از بین بچه‌ها گفت: «حتماً بابارضا و

**خاله‌مریم هستند!» بابرزا نگهبان شاد و مهربان مدرسه‌ی
ماست و همسرش خاله‌مریم برای آموزگاران چای درست
می‌کند و کلاس‌ها و حیاط مدرسه را مثل دسته‌ی گل تمیز
می‌کند. آن دو مثل دو فرشته، پاک و ساده و با محبت هستند.
بچه‌ها به خانم کوثری فرصت ندادند نام این پدر و مادر
نازنین را بیان کند و حیاط را روی سرشان گذاشتند و با دست و
جیغ و فریادهای خود، بابرزا و خاله‌مریم را تا رسیدن به کنار
مدیر و آموزگاران همراهی کردند. بابرزا که از خجالتی
معصومانه سرش را پایین انداخته بود، دست‌هایش را روی سینه
گذاشت و از همه تشکر کرد. خاله‌مریم هم از خوشحالی همراه
با شرم، اشک‌هایش سرازیر شده بود.
همه‌ی ما از این انتخاب خوب مسئولان مدرسه، آن قدر**

خوشحال بودیم که حتی پس از اهدای جوایز تا دقایقی همچنان
بابارضا و خاله را تشویق می‌کردیم. خانم کوثری که سعی
می‌کرد جلوی اشک‌هایش را بگیرد، گفت: «عزیزان دل‌م! از
احساس مسئولیت و قدرشناسی شما متشکرم!

[[قاصدک]]

پیرو قرآن

آدمی گم کرده راه زندگی
رفته از یادش طریق بندگی
با عداوت‌های شیطان رحیم
دور شد از ربِّ رحمان و رحیم
کاش می‌آموخت آیات کتاب
تا بیابد رحمت و راه صواب
آدمی گر پیرو قرآن شود

سینه‌اش آکنده از ایمان شود
در جوار لطف حق گیرد پناه
دور گردد از گناه و اشتباه

«مضری طهماسبی دهکردی»

خار و گل و پروانه

روید و روید، در یک علفزار
یک بوته‌ی گل، یک بوته‌ی خار
خورشید تابان، بر هر دو تابید
از نور و گرما، بر هر دو بخشید
این یک گل آورد، آن یک فقط خار
این، مهر پرورد، آن، رنج و آزار
پروانه‌ای داشت می‌گشت و می‌گشت
آن بوته‌ها را می‌دید در دشت
آمد، نشست او بر بوته‌ی خار

از خار اخمو زخمی شد انگار
از بوته‌ی خار، پروانه پا شد
از بوته‌ی گل، صد غنچه وا شد

«اسدا... شعبانی»

دنیا بزرگ و زیباست!

صبح است، صبح روشن

به‌به! چه آفتابی

حیف است مثل خفاش

در این هوا بخوابی

برخیز ای کبوتر

بقبق بقوبقو کن

با بقبقو بقویت

یک دوست جستجو کن

با دوستت بزن پر
اینجا بگرد و آنجا
بازی کنید با هم
پرواز، تا بالاها
از خواب صبح بگذر
پرواز کن کبوتر
دنبال آب و دانه
هر گوشه‌ای بزن سر
دنیای خواب، خوب است
اما رها کن آن را
برخیز پر بزن باز
در این جهان زیبا

[[مصطفی رحماندوست]]

دختری شجاع تر از مادرش

غریبه‌ی ترسناک و کوچولو، عاشق جیغ دختر بچه‌ها و پسر بچه‌ها بود. یک روز بعد از تاریک شدن هوا، غریبه‌ی ترسناک از پنجره وارد اتاق دختر کوچولو شد. برای شنیدن جیغ، چشم‌هایش را بست و گوش‌هایش را تیز کرد اما هر چه منتظر شد، دختر جیغ نکشید.

وقتی چشم‌هایش را باز کرد، دختر زیر پتو رفته بود و به او نگاه می‌کرد. غریبه، ناخن‌های لجنی‌اش را به کف پای او کشید؛ اما این کار هم جیغ دختر را در نیاورد. غریبه در اتاق راه رفت و قیافه‌اش را وحشتناک تر از همیشه کرد؛ اما این کار هم هیچ فایده‌ای نداشت.

غریبه‌ی ترسناک که حوصله‌اش سر رفته بود، لبه‌ی پنجره

نشست و با صدایی کلفت پرسید: «چرا جیغ نمی‌کشی؟! نمی‌توانی حرف بزنی؟ می‌دانی خیلی‌ها با دیدن من، برای همیشه دچار لکنت می‌شوند و زبان‌شان بند می‌آید؟ سال‌ها پیش دختر کوچولویی با دیدن من، دچار لکنت زبان شد و فکر نمی‌کنم خوب شده باشد. وقتی برای اولین بار مرا دید، جیغ خیلی قشنگ، بلند و موجداری کشید. من عاشق جیغش شدم و دائم به او سر می‌زدم تا صدای جیغش را بشنوم. روزی سراغش رفتم، فهمیدم از آن خانه رفته است و دیگر هیچ‌وقت او را پیدا نکردم.»

در همین موقع، از راهرو صدای پای کسی آمد. مادر دختر، در را باز کرد و گفت: «تو هنوز بیداری دخترم؟» ناگهان نگاه مادر به غریبه افتاد و چنان جیغ بلند و موجداری کشید که

غریبه، از خوشی به پرواز درآمد. دختر از جا پرید تا پنجره را ببندد اما غریبه با سرعت از پنجره بیرون پرید. دختر دید یکی از انگشتان پهن غریبه لای پنجره ماند و به راحتی کنده شد و داخل اتاق افتاد.

مادر با دیدن انگشت کنده شده که می‌جنبید، بیشتر جیغ کشید اما دختر کوچولو با آرامش، انگشت را برداشت و در بطری گذاشت و درش را بست. مادر گفت: «او برای گرفتن انگشتش برمی‌گردد.» دختر بطری را بالای سرش گذاشت و گفت: «او تازه جیغ شما را پیدا کرده، معلوم است که برمی‌گردد!»

«فریبا کلهر»

عجب مدِ جدیدی!

روزی جوراب‌های یک آدم بی‌خیال که از دست این آدم

ناراضی بودند، تصمیم گرفتند سر به سرش بگذارند. پس هر لنگه، رفت برای خودش جایی قایم شد. آقای بی خیال ماند و یازده تا جوراب بی لنگه که هر کدام یک شکل و یک رنگ بودند. کی می‌تونه حدس بزنه بعدش چی شد؟

درست گفتید! برای آدم بی خیال فرقی نمی‌کنه جوراب‌هایش جفت باشه یا لنگه‌به‌لنگه. او هر روز دو لنگه جوراب می‌پوشید که اصلاً شبیه هم نبودند. او به این کار، افتخار هم می‌کرد! در شهری که هیچ‌کس از خودش اختیاری نداره، همه به آقای بی خیال نگاه کردند و گفتند: «عجب مدِ جدیدی!»

هفته‌ی بعد، جوراب‌های لنگه‌به‌لنگه، پیشکشِ کفش‌های لنگه‌به‌لنگه بود که در پیاده‌روهای شهر وول می‌خوردند. عجب کاری کردند جوراب‌های ناراضی!

[[فرهاد حسن‌زاده]]

این بار، قورباغه را خورد!

قورباغه‌ای در کنار لانه‌ی مار خانه داشت. او هر وقت زاد و ولد می‌کرد، بچه‌هایش خوراک مار می‌شدند. قورباغه از این موضوع بسیار ناراحت بود. روزی مشکل خود را با دوست صمیمی و مهربانش خرچنگ، در میان گذاشت.

او به خرچنگ گفت: «نمی‌دانم چه کار کنم! نه توان مقابله با مار را دارم و نه می‌توانم از این محل، دل بکنم و به جایی دیگر نقل مکان کنم. این سرزمین خوش آب و هوا را دوست دارم. هر گاه به چمن‌ها و گل‌های مثل جواهرش نگاه می‌کنم، لذت می‌برم.»

خرچنگ گفت: «وقتی توان مقابله با دشمن قوی‌تر از خود را نداری، باید با حيله کار را یک‌سره کنی. در فلان جا راسویی

زندگی می‌کند! از وجود آن استفاده کن و مار را به هلاکت برسان. هر روز چند ماهی بگیر و در راه لانه‌اش قرار بده. هر روز ماهی‌ها را بیشتر کن و آن‌ها را تا لانه‌ی مار بچین. وقتی راسو ماهی‌ها را خورد و به مار رسید، مطمئن باش او را نیز می‌خورد و تو از دستش راحت می‌شوی.»

قورباغه پذیرفت و با این حيله، مار را هلاک کرد. چند روز گذشت. راسو که به خوردن بدون زحمت غذا عادت کرده بود، دوباره می‌خواست به همان روش غذا بخورد. برای خوردن ماهی به مکان همیشگی رفت؛ اما در آنجا خبری از ماهی نبود. خیلی گرسنه و عصبانی بود. وقتی چشمش به قورباغه و بچه‌هایش افتاد، به این خوراک متفاوت راضی شد و همه‌ی آن‌ها را خورد!

خون همیشه سرخ نیست

خون شما دو قسمت اصلی دارد: یکی مایعی زردرنگ به نام پلاسما و دیگری قسمتی جامد که از سلول‌های کوچک قرمز و سفید تشکیل شده است. این سلول‌های قرمز و سفید که در پلاسما شناورند، «گویچه یا گلبول» نامیده می‌شوند.

رنگ گلبول‌های قرمز، از ماده‌ای به نام هموگلوبین است که اکسیژن را انتقال می‌دهد. وقتی خون از قلب به سمت بافت‌ها جاری می‌شود، اکسیژن دارد و قرمز رنگ است. خون در بازگشت از سلول‌ها، به رنگ ارغوانی آبی در می‌آید زیرا گلبول‌های قرمز آن، اکسیژن خود را به بافت‌ها داده‌اند.

خون علاوه بر انتقال اکسیژن، کارهای دیگری نیز انجام می‌دهد. غذا را به بافت‌ها می‌رساند تا بتوانند زندگی و رشد

کنند. هورمون‌ها نیز با خون به نقاط مختلف بدن منتقل می‌شوند. هورمون‌ها موادی هستند که بسیاری از فعالیت‌های بدن را کنترل می‌کنند. خون، دی‌اکسید کربن و مواد زاید را از بافت‌ها خارج و به کنترل حرارت بدن و مقابله با میکروب‌های بیماری‌زا کمک می‌کند.

[[سپیده عنده‌لیب و حسین یاسینی]]

حیوانات مناطق گرمسیری

پروانه اولیسنر این پروانه‌ی دُم چلچله‌ای به‌رنگ آبی درخشان که پهنای بالَش به ۱۳ سانتیمتر می‌رسد، از دور قابل رؤیت است و شهد گل‌های بامیه را می‌نوشد.

قورباغه‌ی درختی با خال‌های سیاه قورباغه‌های درختی، موجودات کوچکی مانند مگس‌ها و نوزاد حشرات را می‌بلعند.

آن‌ها در آبگیرهای کوچک، روی گل‌ها و شاخه‌ها تخم‌گذاری می‌کنند.

کبوتر تاجدار ویکتوریا این پرنده، یکی از اعضای گروه بزرگ کبوترهاست. در بیشتر پرندگان، پر و بال پرنده‌ی نر، رنگارنگ‌تر از پرنده‌ی ماده است؛ ولی در این کبوتر، هر دو پرنده نر و ماده، تاج بادبزنی مانندی دارند. آن‌ها معمولاً روی زمین از انواع دانه‌ها، میوه‌ها، توت و کرم‌ها تغذیه می‌کنند. این پرندگان هنگام احساس خطر، با سر و صدا به سوی شاخه‌ها پرواز می‌کنند. کبوتر تاجدار ویکتوریا بزرگ‌ترین نوع کبوتر است و طول منقار تا دمش به ۷۰ سانتیمتر می‌رسد.

میمون خالدار ۱۶ نوع از این میمون در گینه‌نو وجود دارد. آن‌ها در بالا رفتن از درختان بسیار ماهرند و اغلب با پاها و

دمشان به شاخهای می چسبند و با دست‌هایشان میوه‌ها را می‌خورند.

«صدیقه ابراهیمی و مهرزاده میناثراد»

همسایگان دور و نزدیک

اندازه‌ی سیارات منظومه‌ی شمسی با یکدیگر متفاوت است اما هیچ‌کدام از آن‌ها به بزرگی خورشید نیستند. قطر خورشید، ۱۰۰ برابر قطر کره‌ی زمین است. سیارات منظومه‌ی شمسی به ترتیب فاصله از خورشید به این شرح هستند:

عطارد یکی از کوچک‌ترین سیارات منظومه‌ی شمسی و جزء سیارات سنگی است.

زهره درخشان‌ترین سیاره در آسمان شب است و جو آن را گازهای سمی تشکیل می‌دهند.

گره‌ی زمین از فضا آبی‌رنگ دیده می‌شود زیرا بخش اعظم سطح زمین را آب پوشانده است.

مریخ سیاره‌ای است به رنگ سرخ مایل به نارنجی. رنگ سرخ این سیاره به دلیل وجود کانی‌های آهن در خاک و سنگ‌های سطح آن است.

مشتری بزرگ‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی به‌شمار می‌رود و از گاز هیدروژن تشکیل شده است اما در لایه‌های پایین‌تر جو مشتری، گاز هیدروژن در اثر فشار فوق‌العاده، به هیدروژن مایع تبدیل شده است و مرکز این سیاره نیز سنگی است.

زحل نخستین سیاره‌ای بود که به کمک تلسکوپ رؤیت شد.

اورانوس حلقه‌های کم نور، این سیاره را احاطه کرده‌اند.

نپتون فاصله‌ی نپتون از خورشید، آن قدر زیاد است که مدت ۱۶۵ سال طول می‌کشد تا این سیاره یک دور کامل به دور

خورشید گردش کند. حلقه‌ای کم نور و متشکل از ذرات یخ، سیاره‌ی نپتون را احاطه کرده است.

پلوتو سیاره‌ای در حاشیه‌ی منظومه‌ی شمسی است و ۷۰ سال پیش کشف شد. اکنون سیاره‌ی پلوتو در گروه سیارات کوتوله قرار دارد و جزو سیارات منظومه‌ی شمسی نیست.

[[مجید عمیق]]

کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی ماه اردیبهشت، «رمضان» بود! آفرین بر شما که این پاسخ‌ها را پیدا کردید: روز، موش، ضرر، اره، نیرومند.

کلمه‌ی طلایی خرداد، کلمه‌ای شش حرفی است با این پرسش‌ها:

- ۱- نوشیدنی بسیار مفید که نام یک حیوان درنده هم هست!
- ۲- نام استانی که زاینده‌رود و سی‌وسه‌پل در آن قرار دارد.
- ۳- حیوانی که با نوک خود به درخت ضربه می‌زند.
- ۴- درون صدف قرار دارد.
- ۵- زبان رسمی مردم پاکستان.
- ۶- همیشه با سوزن همراه است.

از منظومه‌ی شمس‌ی بدانیم

- * تشکیل و تولد سیاره‌های مشابه زمین، حداقل به سه میلیون سال زمان نیاز دارد.
- * ضخامت لایه‌ی اُزن به اندازه‌ی ضخامت دو سکه روی هم است.

* مدت ۸ دقیقه و ۱۷ ثانیه طول می‌کشد تا نور خورشید به زمین برسد.

* مساحت کره‌ی زمین، ۵۱۵ میلیون کیلومتر است.

* کهکشان راه شیری که منظومه‌ی شمسی ما در آن قرار دارد، بیش از ۱۰۰ میلیون ستاره دارد.

* گرم‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی، سیاره‌ی زهره با ۴۶۲ درجه‌ی سانتیگراد است.

* عمر کهکشان راه شیری، حدود ده میلیارد سال است؛ عمر خورشید، پنج میلیارد سال است و تا پنج میلیارد سال دیگر نیز روشن خواهد بود و سپس خاموش می‌شود.

* اندازه‌ی سیاره‌ی عطارد، معادل کره‌ی زمین و اندازه‌ی سیاره‌ی مشتری، ۱۵ برابر زمین است.

* سن کره‌ی زمین، حدود ۴/۵ میلیارد سال است.

* سرعت نور در حدود ۳۰۰ هزار کیلومتر بر ثانیه است و

سرعت امواج رادیویی نیز برابر با سرعت حرکت نور است.

[[ناصر نثار]]

اگر می‌دانی بگو!

* دو شیشه و دو دسته

روی دماغ نشسته

چشم‌های تیزی داره

پیچ‌های ریزی داره

* سگ بود و یه شاخ داشت

دُمی سوراخ سوراخ داشت

شلوار و دامن می‌خواست

اندازه‌ی من می‌خواست

* توی باغی چلچراغی
تردکی، سبزک کلاهی
قرمزی، زردی، سیاهی
* چارپا سیاه، آهن کلاه
می ره به راه، قاه قاه قاه
* سرد شد و سنگ شد
سفت و سفیدرنگ شد
داغ شد و هوا رفت
ابر شد و بالا رفت
* پا به پای ما می آد
اینجا و اونجا می آد
شب که نه، روزها می آد
بلند و کوتاهه

رنگ تنش سیاهه

[[پاسخ‌ها را در ماه بعد بخوانید]]

شادی آفرین

😊 مرد خسیسی که مسئول باجه‌ی پرداخت بانک شده بود، بیش از دو روز نتوانست آنجا بماند و با اصرار، خودش را به باجه‌ی دریافت منتقل کرد.

😊 اولی: «تو که سربازی رفته‌ای، چرا دوباره می‌خواهی بروی؟» دومی: «برای اینکه از مرخصی‌های سربازی خوشم می‌آید.»

😊 مردی که تازه رانندگی یاد گرفته و ماشینی خریده بود، برای سرویس خودرو به مغازه‌ی تعویض روغنی رفت؛ اما چون زیاد وارد نبود، ماشین را توی چاله‌ی مغازه انداخت. مکانیک با عصبانیت گفت: «آی عمو! چرا مواظب نیستی؟ حالا من جرثقیل

از کجا پیدا کنم تا ماشینت را بیرون بیاورد؟» راننده: «آقای عزیز! من قبول دارم در رانندگی ناشی هستم؛ اما انصافاً هیچ آدم عاقلی وسط مغازه‌اش چاله‌ای به این بزرگی می‌کند؟»
😊 دو بچه وارد مغازه‌ای شدند و یک کیک خریدند. یکی از آن‌ها فوراً یک اسکناس ۲۰۰ تومانی روی میز گذاشت و دست دوستش را گرفت و با هم فرار کردند. در بین راه، دوستش پرسید: «چرا فرار کردیم؟» گفت: «چون یکی از صفرهای اسکناس را خط زده بودم.»

😊 مرد: «تو با این هیکلت می‌توانی جای پنج نفر کار کنی! آن وقت داری گدایی می‌کنی؟» گدا: «من برای اینکه آن پنج نفر، از نان خوردن نیفتند، گدایی می‌کنم.»

پاسخ چیستان‌های اردیبهشت

کباب، نخود، مداد، موشک، گچ، پاییز.



Bacheh-ha Boshra



Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.BOX 17775/188 Tehran
Fax: +9821 33102466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

چاپ برقی، تهران، میدان ایران، میدان امام خمینی پور، پلاک ۳۸
تلفن: ۳۳۱۰۲۴۶۶ / ۳۳۵۱۱۸۸۶-۴
تلفنکس: ۳۳۱۰۲۴۶۳ همراه: ۳۳۱۰۲۴۶۸-۳
ایران، جاده ولیعبدالله

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا

صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرين اتيابي
نور هنر: حسين يوسفی فرحزادی
ویراستار: سید محمد حسینی
نشریه: ایران - تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸